



درسهائی از نهج البلاغه

آیت الله العظمی منتظری

آخرین قسمت

خطبه ۲۳۱

علم امام به حوادث آینده

ممکن است احادیث و روایتهائی باشد که از علی علیه السلام و اولاد طاهرینش علیهم السلام نقل شده و دارای مسائل عمیق و محکم است. در هر صورت، حضرت می فرماید: حدیث ما را کسی نمی تواند به دل بسپارد و به عمق آن پی ببرد مگر آنانکه سینه هائی امین و عقلهائی محکم دارند. آنان که می توانند عترت پیامبر «صلی الله علیه و آله» را بشناسند و از آنان استفاده کنند، با آن شرایط تبلیغاتی مخالفین از قبیل بنی امیه و بنی عباس، بی گمان افرادی ممتاز و ویژه هستند.

همانگونه که قبلاً تذکر دادیم، این از ظلمهای نابخشودنی تاریخ است که مکتب امام صادق علیه السلام با اینکه از عترت طاهره است و کانون علم پیامبر «صلی الله علیه و آله» می باشد، به فراموشی سپرده شود و افرادی که چند صباحی از مجلس آن حضرت استفاده کرده و افتخار شاگردی امام صادق را دارند، دارای عنوان فقهی مهم و با اعتبار شوند و خود جعفر بن محمد سلام الله علیه از صحنه کشارزده شود و حتی در عرض فقهای دیگر به حساب نیاید. و همچنین دیگر پدران و فرزندان آن حضرت که مورد سفارش مؤکد پیامبر اکرم «ص» بودند و تمام علوم اسلامی از آنان سز چشمه می گیرد.

حضرت امیر علیه السلام در ادامه خطبه، خطاب به مردم چنین می فرماید:

... وَلَا بِي حَدِيثَنَا إِلَّا صِدْقٌ وَأَمِينَةٌ وَأَخْلَامٌ وَرِزْقَةٌ .
 أَبْهَاءَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ نَفْقِدُونِي - فَلَا تَأْخُطِرُونِي
 السَّمَاءَ أَعْلَى مِنِّي يَطْرُقُنِي مِنَ الْأَرْضِ - قَبْلَ أَنْ تَنْفَرَّ بِرِجَالِنَا فَنَنْتَهِ
 نَطَافِي خَطَايَاهَا ، وَتَذُمَّ بِأَخْلَامِ قَوْمِهَا .

در ادامه سررسمی خطبه ۲۳۱ نهج البلاغه با ترجمه فیض الاسلام و یا خطبه ۱۸۹ با تفسیر محمد عبده، به این فراز از خطبه رسیدیم که حضرت می فرماید: امر ما که ظاهراً مراد امامت یا مقام عترت طاهره است. بسیار سخت و دشوار است و تحمل آن را هر کسی نمی تواند مگر مؤمن شایسته و ممتازی که خداوند قلبش را برای ایمان آزمایش کرده باشد و می تواند مؤمن واقعی باشد. و اکنون به دنبال بقیه خطبه:

«وَلَا بِي حَدِيثَنَا إِلَّا صِدْقٌ وَأَمِينَةٌ وَأَخْلَامٌ وَرِزْقَةٌ» .
 و حدیث ما را نمی تواند درک کند مگر سینه هائی امین و خردهائی متین.

شناخت حدیث امامان
 ممکن است مقصود از حدیث، همان مقام شامخ امامت باشد و

«آیتها الناس: سلونی قبل ان تفقدونی».

ای مردم! از من بپرسید، پیش از آن که مرا در میان خود نیابید.

از من بپرسید!

و سرانجام حضرت امیر «ع» اهمیت خط اهل بیت را معرفی می کند که این همان خط عترت است؛ عترتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آن را در عرض کتاب الهی (قرآن) ذکر کرده و به مردم توجه می دهد که این خط، متصل به پیامبر «ص» است و باید آن را پیروی کنند و به آن اهمیت دهند.

ای مردم! از من بپرسید، از هر علمی که می خواهید تا من در میان شما هستم، از من سؤال کنید که من بر تمام علوم واقفم. این ادعای بزرگی است که یک نفر از مردم بخواهد، در هر رشته ای که می خواهند از او بپرسند زیرا او در تمام علوم و دانش ها تخصص دارد، و ای کاش آن زمان، مردم قدر آن حضرت را می دانستند و از او می پرسیدند تا تمام بزرگ راه های معرفت را بر آنان می گشود و آن ها را رهنمون می ساخت.

ابن ابی الحدید معتزلی که از بزرگان اهل سنت و از شراح نهج البلاغه است پس از ذکر این عبارت می گوید: «اجمع الناس کلهم علی انه لم یقل احد من الصحابة ولا احد من العلماء، سلونی، غیر علی بن ابی طالب». همه مردم اتفاق بر این دارند که هیچ یک از اصحاب پیامبر و هیچ یک از علما این جمله را بر زبان نیاورده که هر چه می خواهید از من بپرسید، مگر علی بن ابی طالب. آن وقت ادامه می دهد: «ذکر ذلك ابن عبد البر فی الاستیعاب». ابن عبد البر که یکی از علمای اهل سنت است. در کتاب استیعاب این مطلب را آورده است.

این ادعای بزرگ، مقام والای علمی امام علی علیه السلام را می رساند و ثابت می کند که تنها او است در شهر حکمت و علم و او است که علوم و معارف را از پیامبر «ص» فرا گرفته و مردم باید به سراغ او روند و مسائل دین و دنیای خود را از محضر او یاد بگیرند.

«فلا تأ بطرق السماء اعلم منی بطرق الأرض».

همانا من به راه های آسمان، دانایترم از راه های زمین

راه های آسمان

حضرت در ادامه آن جمله که فرمود: از من بپرسید پیش از آن که مرا در میان خود نیابید، می فرماید: زیرا من به راه های آسمان، آشناترم از راه های زمین. حال مقصود از راه های آسمان چیست، برخی از جمله، ابن ابی الحدید معتزلی می گویند: مراد از راه های آسمان، علل فتنه ها و اموری است که در آینده خواهد آمد و علل و اسباب حوادثی که در عالم رخ می دهد. و بی گمان اگر کسی احاطه داشته باشد به عالم قضا و قدر الهی و ام الکتابی که همه حوادث در آنجا مکتوب است، به این عالم هم احاطه پیدا خواهد کرد و پیامبر و ائمه که دارای علم غیب بودند و بر عالم علل و اسباب، احاطه یا با آن ارتباط داشتند، از آن راه می توانستند حوادث آینده را ببینند و کشف کنند.

و گرچه حوادث در این جهان رخ می دهد ولی علل و اسباب در عالم مثال و عالم جبروت و ملکوت است و اگر کسی بر آن عالم احاطه داشته باشد، قهراً حوادث و فتنه های آینده را می تواند براحتی ببیند و از آنها قبل از حدوث باخبر باشد.

برخی دیگر می گویند که مراد، احکام و دستورات الهی است که مربوط به عوالم بالا یعنی عوالم جبروت و ملکوت است و کسی که احکام خدا را که در ام الکتاب است و از عالم غیب است می داند، مسائل روی زمین را خواهد دانست. ولی از جمله بعد، معلوم می شود، مقصود همان فتنه ها و حوادث آینده است.

«قبل أن تشغبر رجلها فتنه نفا فی خطامها وتذهب بأحلام قومها».

پیش از آنکه فتنه ها و حوادث (مانند شتر مست) پا بردارد و مهار خود را لگد مال کند و خرده های قومش را از بین ببرد.

فتنه های سرکش

همانگونه که عرض شد، مراد از مسائل آسمانی و غیبی، همان فتنه و فساد های آینده است و این معنی از آخرین جمله خطبه کاملاً مشخص می شود. حضرت می خواهند بفرمایند:



کسی است که در ته چاه قرار گرفته است و گرنه آن انسانی که بالای چاه است، او طناب را بکنواخت می بیند و زمان برایش مفهومی ندارد زیرا بر تمام طناب احاطه دارد و طناب را کاملاً از اول تا آخر با هم می بیند.

این مثلی است برای ما که در عالم طبیعت و ماده هستیم، ما در چاه طبیعت و ماده زندانی هستیم لذا عالم را به سه قسمت تقسیم می کنیم اما خداوند تبارک و تعالی که فوق همه عوالم است، زمان برای او مفهومی ندارد حتی برای عالم مجردات و عالم مثال که به آنها عالم قضا و قدر هم می گویند، عالم ماده بکنواخت است و زمان حال و گذشته و آینده مفهومی ندارد.

حضرت علی علیه السلام نیز در اثر ارتباط با عالم بالا، گذشته و حال و آینده برایش یکسان است. و لذا می فرماید: من به راه های آسمان یعنی به علل و اسبابی که شرایط وجود آینده است بیشتر احاطه دارم تا به خود عالم ماده.

حال اگر کسی بگوید: حضرت که به هر دو عالم علم دارد، چرا می فرماید: من به آن عالم دانانترم؟

فتنه ها و حوادثی که توسط بنی امیه و بنی عباس و دیگر ظالمان پیش خواهد آمد، من از آنها باخبرم و می توانم وظیفه مردم را در آن زمان مشخص کنم، پس پیش از آنکه این حوادث رخ دهد و حیران و سرگردان شوید، از من بپرسید که راه حق را به شما بنمایانم و وظیفه تان را مشخص نمایم.

در آینده ای بس نزدیک، خلفای غاصب بنی امیه می آیند و لباس خلافت اسلامی را، این ناهلان فاسق بر تن می کنند و در حالی که به نماز جمعه و جماعت رفته، امامت مسلمین را غاصبانه برعهده می گیرند، با بطری شراب و با کنیزکان نامحرم، همدم می شوند و مؤمنان واقعی را به جرم پیروی از اسلام به قتل می رسانند! و شما مردم در هر زمانی وظیفه ای دارید، باید از من بپرسید تا به شما یاد دهم که در آن دورانها تا چه اندازه تقیه کنید و چقدر مبارزه نمایید.

در هر صورت چون این حوادث نیامده است، علمش در مقام بالا است و تنها عالم مجردات به آنها احاطه دارد. شاید چندین بار مثالی زده ام که اکنون ناچارم آن را تکرار کنم تا معلوم شود: چگونه آینده برای عالم مجردات آینده نیست؟

عالم جمع الجمع و عالم تدرج

در جواب می گوئیم: چون آن عالم «جمع الجمع» است یعنی همه را در آن عالم به آن واحد می بیند و بر همه اش احاطه دارد اما عالم زمین عالم «تدرج» است. یعنی اول باید به گذشته اش علم پیدا کنی، آنگاه به حال و سپس به آینده اش. چون تدرج در کار است، علمش هم تدرج پیدا می کند. بنابراین، در حالی که این عالم (ماده) در آن عالم (مجرد) به نحو «جمع الجمع» موجود است، در آنجا «یک علم» کافی است که به همه اش احاطه پیدا کند و نیازی به تدرج نیست ولی اینجا چون تدرج لازم است، لذا علم نیز تدرج پیدا می کند. از این روی، علم آنجا محکمتر از اینجا است. آنجا یکباره به همه چیز علم دارد ولی اینجا کم کم علم پیدا می شود. از این روی می گوئیم: علمی که به نحو جمع الجمع و به نحو وحدت، یکدفعه به همه عالم احاطه دارد، آن علم قویتر و محکمتر است از این علمی که به تدرج می خواهد پیدا شود.

چگونه امام آینده را می بیند؟

به این مثال توجه فرمایید:

اگر فرض کردیم یک نفر در ته چاهی عمیق ایستاده باشد و بداند طنابی از سر چاه، از آن بالا، دارد عبور می کند. آدمی که در ته چاه قرار گرفته است، در ذهن خودش این طنابی را که از بالای چاه افقی عبور می کند، به سه قسمت تقسیم می نماید و می گوید: یک قسمت از این طناب رد شد یعنی از در چاه گذشت و به آن طرف رفت، پس این قسمت «گذشته» است. قسمت دیگر طناب الآن روی چاه است و پیدا است. قسمت سوم طناب هنوز نیامده است پس در «آینده» می آید و به چاه می رسد. پس این چیزی که عبور می کند و حرکت دارد، لازمه اش این است که به سه قسمت منقسم شود: «گذشته و حال و آینده». این طناب یک قسمتش گذشته است از چاه و قسمت دیگر روی چاه است و قسمت سوم بعد از این خواهد رسید به سر چاه. این از نظر





کس برسد، اذیت می کند و هر جا پا بگذارد لگدمال می نماید، صاحبانش را سردرگم کرده و نمی دانند چگونه با آن رفتار کنند و هر چه فکر می کنند، عقلشان به جایی نمی رسد که از شر این شتر رها گردند. احلام: جمع حلم بمعنای عقل است.

در هر صورت حضرت می فرماید: گرفتار این فتنه های وحشتناکی که در آینده خواهد آمد و گرفتار حکومتهایی مانند حکومت معاویه و یزید و ولید خواهید شد و درگیر و دار این فتنه ها و حوادث دردناک، سردرگم و متحیر خواهید شد، الآن از من پیرمید تا من به شما وظیفه تان را در چنان حکومتهایی مشخص نمایم و روش مبارزه را در حکومتهای جائری که به نام اسلام حکومت می کنند و با فساد و فسق و فجور، اموال بیت المال را به یغما می برند، یا ددهم. این فتنه های افسارگسیخته ای که مانند شتر سرکش، عقلها را از شما می گیرد و در حالت حیرت و بیچارگی قرارتان می دهد، قبل از اینکه فرا رسد، راه های رهائی از آنها را از من پیرمید تا شما را راهنمایی کنم.

ولی آیا از حضرت پرسیدند؟ و آیا «سلونی» را پاسخ دادند؟ تاریخ به عکس آن گواهی می دهد. نه قدر آن حضرت را شناختند و نه خود را از حوادث نجات دادند و نه وظیفه خود را تشخیص دادند!

پس وجه اعلمیت و داناتر بودن حضرت، به آن عالم این است که در آنجا علم به نحو جمع الجمع است و با یک علم به همه احاطه دارد ولی در اینجا علم مندرج است و کم کم پیدا می شود در آنجا در آن واحد بهم علم پیدا می شود ولی در عالم ماده، علم به آینده هنوز پیدا نشده است و زمان هر چه پیش برود، علم پیدا می شود.

تشغیر برجلها فتنه: حضرت در اینجا فتنه را تشبیه به شتر چموشی کرده است که از عصبانیت پاهایش را بلند کرده و می خواهد طرف مقابل را از بین ببرد. تشغیر بمعنای بلند کردن است.

تطأقی خطامها: این شتر سرکش، آن چنان چموش شده است که پایش را بلند کرده و بجای اینکه بر زمین بزند محکم به افسار خود می کوبد و در نتیجه طناب و مهارش که در بینش قرار دارد، لگدمال و پاره می شود. و آنگاه که افسار گسیخته شد، چه می تواند آن را از سرکشی باز دارد؟!

خطام: بمعنای افسار است که معمولاً بینی شتر را سوراخ می کنند و طنابی در آن سوراخ قرار می دهند، عرب به این طناب که بجای مهار از آن استفاده می شود، خطام می گوید: جمع آن «خُطْم» است مانند کتاب که جمعش «کتب» است.

نذهب باحلام قومها: این شتر افسارگسیخته چموش که به هر

شرویشگاه علم تغذیه از زوج مطالعات فرهنگی

رتا جامع علوم انسانی

• امیر المؤمنین «ع»:

«مالي أرى الناس إذا قربت إليهم الطعام ليلاً تكلموا إنارة المصابيح ليبتصروا ما يذخرون بظورتهم ولا يفتشون بغذاء النفس بأن يبيروا مصابيح الباهيم بالعلم ليستموا من لواجب الجهالة والدنوب في اعتقاداتهم وأعمالهم»

(سفينة البحار - ص ۸۴)

چگونه است که می بینم مردم هنگامی که می خواهند شام بخورند، حتماً چراغها را روشن می کنند تا با چشم خود ببینند چه غذایی می خورند، ولی به فکر تغذیه روحی و روانی نیستند و چراغهای عقلها را با شعله علم روشن نمی کنند تا از عوارض جهالت و گناه در اعتقادات و اعمال خود مصون بمانند.

